



جراحی سالروز تغییر تاریخ از شاهنشاهی به هجری شمسی

محمدرضا شاه به تعبیر خودش در جهت احیای فرهنگ ایرانی مبدأ تاریخ را از هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی تغییر داد و این تغییر یک سال و نیم بیشتر دوام نیاورد و در شهریور 1357 دوباره مبدأ تاریخی کشور هجری شمسی شد.

محمدرضا شاه به تعبیر خودش در جهت احیای فرهنگ ایرانی مبدأ تاریخ را از هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی تغییر داد و این تغییر یک سال و نیم بیشتر دوام نیاورد و در شهریور 1357 دوباره مبدأ تاریخی کشور هجری شمسی شد.

به گزارش خبرگزاری فارس: پهلوی اول، تقویم ایران را که در آن برهه هجری قمری بوده و بین همه مسلمانان مشترک بود را به هجری شمسی، که برای آنان ناشناخته بود، تغییر داد تا ایران را از اعراب متمایز کند؛ اما همچنان مبدأ تقویم، هجرت پیامبر اسلام بود. ولی محمدرضا پا را فراتر نهاد و اسلامیت را از تقویم ایرانیان حذف کرد. این اقدامی بود که حتی کمونیست‌ها هم در شوروی نکردند و همان تاریخ میلادی معمول غرب مسیحی را نگاه داشتند.

افزایش ناگهانی قیمت نفت در دهه 50 ه.ش، از نظر اقتصادی توان بالایی را نصیب محمدرضاشاه پهلوی و حکومت وی کرد و همین افزایش درآمد، بر جاه‌طلبی و برنامه‌های بلند پروازانه‌ی وی افزود.

از نظر نظامی نیز با اتکای به این درآمد، خرید تسلیحات جدید از غرب شدت یافت و ایران به اولین قدرت منطقه مبدل شد.

از حیث سیاسی نیز با کمک ساواک، که پس از کودتا علیه مصدق تأسیس شده بود، هر صدای مخالفی خاموش می‌شد و نوید زندان، تبعید، شکنجه و مرگ به مخالفان داده می‌شد.

با سانسور شدید بر رسانه و مطبوعات، اجازه انتقاد از سیاست‌های رژیم از صاحبان آن سلب شده بود و با ایجاد دو حزب دولتی مردم و ملیون و بعدها حزب واحد رستاخیز، اجازه فعالیت از احزاب غیردولتی گرفته شد.

در این شرایط بود که به نظر می‌رسید رژیم شاه تسلط کامل بر اوضاع دارد. «جزیره ثبات» خواندن ایران توسط کارشناسان و مستشاران خارجی باعث شد وی تصور نماید کاملاً بر اوضاع مسلط است و هیچ خطری نظام سلطنتی او را تهدید نمی‌کند. 1

کامیابی در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی که به صورت ظاهری نمایان می‌شد، محمدرضا را دچار خودبزرگ‌بینی و غروری کرد که توان تحلیل درست و منطقی را از وی گرفت.

وی پس از آسودگی خیال در زمینه‌های فوق، به فکر استیلای همه جانبه بر حوزه فرهنگ افتاد. کاری که پدرش نیز تلاش بسیاری برای آن کرده بود.

پهلوی دوم نیز همانند پدرش، مشروعیت سلطنت خود را بر پایه فرهنگ ایران باستان و فره ایزدی پادشاهان ایران قدیم قرار داد. وی همواره با یادآوری شکوه و عظمت ایران باستان، خواهان زدودن مظاهر فرهنگ‌های بیگانه از فرهنگ اصیل ایرانی بود.

با نگاهی به سیاست‌های رژیم پهلوی، به‌آسانی، می‌توان دریافت مقصود از فرهنگ و تمدن بیگانه، نه فرهنگ غرب بلکه فرهنگ اسلامی یا به تعبیر ایشان، فرهنگ عرب‌های مهاجم بود.

مشروعیت بخشیدن به حکومت در اندیشه پهلوی‌ها، نه در اسلام، بلکه در ناسیونالیسم جست‌وجو می‌شد. پهلوی دوم، در اوج قدرت شاهنشاهی‌اش، سیاست‌های فرهنگی سنت‌ستیز و به ویژه مذهب‌زدا را با تأکید بر ناسیونالیسم باستان‌گرا با شدت و سرعت بیشتری به اجرا گذاشت. ناسیونالیسم مورد نظر و تبلیغ رژیم پهلوی، بیش از آنکه بر محور وطن دوستی بچرخد، بر پایه شاه دوستی و وفاداری به سلطنت بود.

در این ایدئولوژی (ناسیونالیسم شاهنشاهی) دو نکته بارز بیش از هر چیز خود نمایی می‌کند: نکته اول تأکیدی است که بر معنویت و تقدس سلطنت و شخص شاه صورت می‌گرفت و نکته دوم تحقیر و کمرنگ کردن ارزش‌ها و نهادهای دینی جامعه بود. دولت پهلوی می‌کوشید تا براساس این دو ویژگی، فرهنگ باستانی ایران را به دلیل همخوانی با ساخت نظام سلطنتی بازسازی کند. 2

شعار «خدا، شاه، میهن» در این ایدئولوژی به‌خوبی اولویت «شاه» را بر «میهن» نشان می‌دهد. این ایدئولوژی به دلیل جایگاه مقام پادشاهی در حفظ هویت کشور، مورد تبلیغ گسترده‌ی رژیم پهلوی قرار داشت.³

در راستای همین ایدئولوژی بود که محمدرضا شاه در مراسم افتتاح مجلس دوره بیست و چهارم در شهریور ماه 1354، که تمامی اعضای آن عضو حزب رستاخیز بودند، با این عبارت که «فرهنگ ایرانی را از عوامل بیگانه‌ای که در این فرهنگ راه یافته نجات دهید»، برنامه اسلام‌زدایی خود را با قاطعیت آغاز کرد.⁴

و در اولین اقدام تقویم هجری شمسی را منسوخ و تقویم شاهنشاهی را جایگزین آن کرد. اقدامی که نه تنها از سوی گروه‌های مذهبی مورد پذیرش واقع نشد، بلکه حتی گروه‌های غیرمذهبی نیز تقویم جدید را مورد تمسخر و استهزا قرار دادند.

حتی بیشتر ملی‌گراها نیز آن را نپذیرفتند، زیرا مبدأ آن را غیرواقعی و موهوم می‌دانستند. ناموجه بودن این تاریخ آنجا آشکار می‌شد که طرفداران سلطنت، سال 1350 را دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی در ایران قلمداد کرده بودند و بنابراین سال 1355 باید سال 2505 شاهنشاهی می‌بود، اما پنج سال پس از برگزاری جشن‌های 2500 ساله، 30 سال سلطنت محمدرضا را نیز به آن افزودند و سال را 2535 اعلام کردند.

حتی تحصیل‌کردگان غرب‌گرا نیز آن را نپذیرفتند. به عقیده آنان اگر قرار بود مبدأ تقویم تغییر یابد، تقویم میلادی بر تقویم شاهنشاهی ارجحیت داشت، زیرا دست‌کم ایرانیان را با فرهنگ مسلط غرب هماهنگ می‌کرد.⁵

در پی این اقدام نسنجیده بود که محمدرضا شاه، در نزد مردم ایران مغضوب‌تر شده و واکنش‌های زیادی را برانگیخت. چنین تغییری حتی در زمان رضاشاه پهلوی، که با سرعت، سیاست‌های مذهب‌زدایی و سنت‌ستیزی را در پیش گرفته بود، صورت نپذیرفت. پهلوی اول، تقویم ایران را که در آن برهه هجری قمری بوده و بین همه مسلمانان مشترک بود را به هجری شمسی، که برای آنان ناشناخته بود، تغییر داد تا ایران را از اعراب متمایز کند؛⁶

اما همچنان مبدأ تقویم، هجرت پیامبر اسلام بود. ولی محمدرضا پا را فراتر نهاد و اسلامیت را از تقویم ایرانیان حذف کرد. این اقدامی بود که حتی کمونیست‌ها هم در شوروی نکردند و همان تاریخ میلادی معمول غرب مسیحی را نگاه داشتند.⁷

یرواند آبراهامیان، در کتاب «ایران بین دو انقلاب»، می‌نویسد که «در این دوران کمتر رژیمی جسارت کرده است تاریخ مذهبی کشور را کنار گذارد.»⁸

سفیر سابق انگلیس در ایران، آنتونی پارسونز، نیز این اقدام شاه را از نامعقول‌ترین اقدامات وی می‌داند. وی در کتابش می‌گوید: «این اقدام نابجا و خودخواهانه، احساسات مذهبی مردم را جریحه‌دار ساخت و نه فقط روحانیون، بلکه توده مردم را هم خشمگین و ناراضی کرد و طبقه روشنفکر و تحصیل‌کرده نیز آن را با تمسخر و استهزا استقبال کردند.»⁹

به هر حال تغییر تقویم سبب اعتراض و ناراضی‌ت‌ی روحانیت و مردم شد و به عنوان نماد اسلام‌ستیزی، مخالفت‌ها علیه رژیم شاه را شدت بخشید.

این تغییر مد نظر محمدرضا شاه که به تعبیر خودش در جهت احیای فرهنگ ایرانی بود، یک سال و نیم بیشتر دوام نیاورد و در شهریور 1357، که طوفان اعتراضات مردمی ارکان رژیم شاه را سخت به لرزه انداخته بود، شاه مجبور به عقب‌نشینی و کاستن از سیاست‌های اسلام‌زدا شد.

وی جعفر شریف امامی را به جای جمشید آموزگار به نخست‌وزیری منصوب کرد و شریف امامی در همان اولین روز نخست‌وزیری، در 5 شهریور 1357، در کنار سایر اقدامات آشتی‌جویانه، این تقویم ساختگی را لغو و تاریخ را به هجری شمسی برگرداند.

هرچند که این اقدامات نتوانست مردم را راضی کند و از خشم آنان نسبت به رژیم پهلوی بکاهد. به این ترتیب سیاست‌های فرهنگی شاه، که در دو جهت اعتباربخشی و بزرگ‌نمایی شکوه و عظمت ایران باستان و نیز تحقیر ارزش‌های اسلامی قرار داشت، نه‌تنها کمکی به حفظ سلطنت وی نکرد، بلکه نتیجه‌ی آن منفورتر شدن نزد مردم و در نهایت حذف وی از قدرت بود.

منبع: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

1. ملک زاده، رحیم؛ گاهشماری، تهران، دانشگاه پیام نور، 1385، چاپ دوم، ص 42.

2. بر اساس این ایدئولوژی، پادشاهی ودیعه‌ای الهی و حافظ بقا و تداوم کشور و تنها نهادی بود که مانع از میان رفتن هویت ایران می‌شد و جامعه را از گسستگی در امان نگاه می‌داشت. همان‌گونه که پیداست در این ایدئولوژی دو نکته‌ی بارز وجود داشت: نکته‌ی اول تأکیدی است که بر معنویت و تقدس سلطنت و شخص شاه صورت می‌گرفت و نکته‌ی دوم تحقیر و کم‌رنگ کردن ارزش‌ها و نهادهای دینی جامعه بود. دولت پهلوی می‌کوشید تا براساس این دو ویژگی، فرهنگ باستانی ایران را به دلیل همخوانی با ساخت نظام سلطنتی بازسازی کند.

3. همان، ص 62.

4. رستمی، فرهاد؛ پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1384، چاپ دوم، جلد 3، صص 167-169.

5. مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران، تهران، علمی، 1374، چاپ چهارم، جلد 6، صص 224، 225، 287 - 279.

6. همان، ص 324.

7. رستمی، فرهاد؛ پیشین، ص 169.

8. مکی، حسین؛ پیشین، ص 278.

9. همان، صص 173